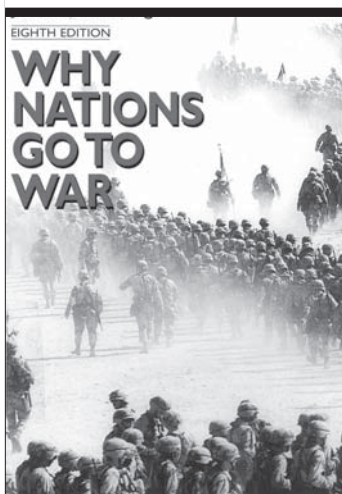


چرا ملت‌ها اقدام به جنگ می‌کنند؟

John G. Stoessinger, *Why Nations Go to War*, Eighth Edition (Basingstoke: Macmillan, 2001).

معرفی و نقد:

دکتر عبدا... قنبرلو*



محتوای متن کتاب

استوسینگر در بررسی جنگ جهانی اول بر اهمیت قصص و روایات دولتمردان و ژنرال‌ها به عنوان محرک جنگ تمرکز کرده است. در آستانه آغاز حمله اتریش - مجارستان به صربستان، مقامات ارشد اتریش وزیر امور

خارجه کونت لئوپولد فن برشتولد^(۱) و رئیس ستاد کنراد فن هوتسندورف^(۲) بر این تصور بودند که جنگ اتریش - مجارستان نه تنها برای حیثیت ملی بلکه برای بقای آن ضروری است. آنها فکر می‌کردند که با ترور ولیعهد اتریش این ضرورت ایجاد شده است تا با اتخاذ یک تصمیم قاطع و بی‌محابا از مخدوش شدن پرستیژ اتریش و تنزل آن به یک قدرت درجه دوم جلوگیری شود. اتریشی‌ها فکر نمی‌کردند که حمله علیه صربستان مصداق یک عمل تجاوزکارانه است، بلکه براین باور بودند که دفاع از حیثیت

مقدمه

جان جی. استوسینگر محقق روابط بین‌الملل و استاد دانشگاه سان دیگو در کتاب "چرا ملت‌ها اقدام به جنگ می‌کنند؟" تلاش کرده است تا با مطالعه موردی از هشت جنگ بزرگ بین‌الملل شامل جنگ‌های جهانی اول و دوم، جنگ کره، جنگ ویتنام، جنگ هند و پاکستان، جنگ اعراب و اسرائیل، جنگ‌های صدام حسین علیه ایران و کویت و جنگ‌های بازمانده یوگسلاوی، از نظر ریشه‌های شکل‌گیری به جنگ‌های بین‌المللی برسد.

عمده‌ترین پرسش‌هایی که نویسنده در پی پاسخ به آنهاست عبارتند از: در چه لحظه‌ای تصمیم به جنگ برگشت‌ناپذیر شده است؟ چه کسانی و چرا مسئولیت جنگ را به دوش گرفته‌اند؟ آیا امکان جلوگیری از بروز فاجعه وجود داشته است؟ و آیا این هشت مورد مطالعاتی با وجود تفاوت‌هایی که دارند، می‌توانند حقایق مشترکی در باب پدیده جنگ در عصر حاضر را نشان دهند؟

حال به طور اجمالی به دریافت‌های نویسنده از مطالعاتش می‌پردازیم.

1. Count Leopold von Berchtold

2. Conrad von Hotzendorff

* عضو هیئت علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی

بودند که زمینه برای برتری ملت آلمان در جهان فراهم است.

غرور آلمان‌ها با تحقیر ملت‌های دیگر همراه بود. به عنوان مثال دیدگاه رهبر ناتیسی‌ها در مورد روس‌ها این بود که آنها انسان‌هایی پست می‌باشند که باید به صورت بردگانی در خدمت رایش باشند. غافل از اینکه همین تصورات زمینه‌ساز مقاومت جدی از سوی روس‌ها شد. استالین بر این واقعیت واقف بود که سربازان روس حاضر نیستند به خاطر حزب کمونیست یا رهبر شوروی جان خود را فدا کنند، اما برای نجات وطن‌شان تا پای جان ایستادگی خواهند کرد. از این رو، به جنگ در برابر مهاجمان آلمانی رنگی وطن پرستانه بخشید. هیتلر با وجود مشاهده شکست‌های اولیه در شوروی از خطاهای گذشته خود درس نگرفت، وی حتی در کنار تحقیر ملل دیگر بعضاً مردم آلمان را نیز که مدعی بوده‌اند آنها عشق می‌ورزد، تحقیر می‌کرد. اما استالین آگاهانه‌تر عمل کرد و برای رسیدن به پیروزی، تعلقات کمونیستی را موقتاً به کنار گذاشت و به ناسیونالیسم روی آورد.

جنگ کره با تهاجم نیروهای کره شمالی به کره جنوبی آغاز شد. اما واکنش آمریکا و نیروهای ملل متحد - که تحت نفوذ و هدایت دولت آمریکا قرار داشتند - محدود به دفع تجاوز کره شمالی نشد. واکنش آنها سه مرحله داشت:

۱. عقب راندن نیروهای کره شمالی؛
۲. تصمیم به عبور از خط ۳۸ درجه؛ و
۳. حرکت نیروهای مک آرتور به رودخانه یالو که باعث مداخله چین شد.

به نظر استوسینگر، اقدامات آمریکا و نیروهای ملل متحد در مرحله اول صحیح و توجیه پذیر بود. ضرورت مرحله دوم مورد تردید است. اما مرحله مصیبت بار اشتباه سوم بود. در زمان تصمیم ترومن به مداخله در کره، استالین هنوز زنده بود و جنبش جهانی کمونیست به شدت فعال بود. کره آزمایشگاهی بود که باید در آن مشخص می‌شد که آیا کمونیست‌ها می‌توانند با اشغال‌گری

اتریش و تضمین بقای موقعیت آن به عنوان یک قدرت بزرگ ماهیت جنگ‌شان را تدافعی می‌کند. این در حالی است که نه تنها صربستان بلکه دولت‌های دیگری چون روسیه، اقدام اتریش را تجاوزکارانه تلقی می‌کردند، اتریشی‌ها چنان در تصورات خاص خود غرق بودند که از تصورات متفاوت دیگران و به تبع آن احتمال واکنش سخت آنها غافل بودند. آنها حتی در مورد سطح قدرت خود نیز تصورات مبالغه آمیزی داشتند و دشمنانشان را ضعیف‌تر از واقعیت موجود تصور می‌کردند. آلمانی‌ها نیز که به صورت متحد اتریش - مجارستان وارد جنگ شدند برداشت‌های مشابهی داشتند. عدم فهم صحیح واقعیت‌ها باعث شد اتریش و آلمان در برابر سد مقاومست‌ها و واکنش‌های شدید دشمنان گرفتار شوند و وادار به پس‌دیشرش شکست شوند.

در جنگ جهانی دوم مسوقعیست کاریزماتیک هیتلر در

شعله‌ور شدن جنگ نقش بسیار مهمی داشت. هیتلر در دوران نوجوانی و جوانی با شرایط سخت و ناکامی‌های مختلفی مواجه شده بود. وی در دهه ۱۹۳۰ تلاش کرد خود را به سمبل یک آزاده شکست ناپذیر تبدیل کند. سیاست‌های هیتلر در جذب و بسیج آلمانی‌ها به خصوص جوانان موفقیت آمیز بود.

ناتسی‌های جوان تحت رهبری هیتلر به این باور رسیدند که تقدیر در این است که آلمان نظم جدیدی به جهان بدهد. زنان جوان آلمانی به این باور رسیدند که باید در راستای رسالتی که هیتلر برای آلمان تعریف کرده، بچه به دنیا آورند. جوانان بر این تصور

**نویسنده بر آن است که
آیا هشت مورد بررسی شده،
می‌تواند حقایق مشترکی را
در باب پدیده جنگ در
عصر حاضر نشان دهد؟**

ویتنام ناصحیح بود. این کشور تحت حمایت شوروی به کامبوج که تحت حمایت چین بود حمله کرد. به عبارت دیگر در آسیا نوعی جنگ کمونیسم علیه کمونیسم در گرفت. جدای از مسأله کمونیسم، امریکایی‌ها حداقل می‌بایستی از ناکامی‌ها و شکست‌های فرانسه در این کشور درس می‌گرفتند و اشتباه تجربه شده را تکرار نمی‌کردند.

در بروز چهار نزاع مسلحانه‌ای که بین هند و پاکستان - طی سال‌های ۱۹۴۷، ۱۹۶۵، ۱۹۷۱ و ۱۹۹۸ ترکیبی از عوامل متعدد شامل دین، ادعاهای ارضی، شرایط نامتعادل اقتصادی، رقابت هسته‌ای و برخی

برخوردهای شخصی در بروز این نزاع دخیل بودند. البته نزاع بنیادی دو طرف از عامل دین شروع شد. چه بسا اگر بین هندوها و مسلمانان جو تخصصی حاکم نبود، مستعمره سابق انگلستان نیز تجزیه نمی‌شد. وضعیت مبهم و نامشخص ناحیه کشمیر که با وجود جمعیت اکثراً مسلمان تحت حکومت هندوها

استوسینگر بر این باور است که اگر شخصیت‌هایی چون هیتلر در آلمان و صدام در عراق وجود نداشتند، احتمال وقوع چنین جنگ‌هایی بسیار پایین بود

قرار داشته، عامل ادعای سرزمینی را به تقابلات دو کشور اضافه کرد. از سوی دیگر، نابرابری موجود بین بخش شرقی پاکستان که در محرومیت به سر می‌برد با بخش نسبتاً غنی غربی منجر به تقابل و جنگ داخلی در پاکستان شد. به تبع آن موجی از پناهندگان بنگالی (حدود ۱۰ میلیون نفر) به هند سرازیر شدند. در ژوئیه ۱۹۷۱ برآوردی که به نخست‌وزیر هند ایندیرا گاندی ارائه شد حاکی از این بود که جنگ با پاکستان گزینه کم هزینه تری در مقایسه با پذیرفتن بار اقتصادی حمایت از پناهندگان است. این ارزیابی در مؤسسه مطالعات و تحلیل‌های دفاعی^(۱) در دهلی نو تهیه شده بود. در عمل نیز هند به

اهداف شان را پیش ببرند یا اینکه در برابر ایالات متحده امریکا متوقف خواهند شد. نه ترومن و نه مک آرتور در آغاز به دنبال تصرف کره شمالی نبودند، اما موفقیت‌های اولیه، آنها را به تجاوزگری وسوسه کرد.

بخش عمده مصیبت‌ها از زمانی آغاز شد که آنها به سمت رودخانه یالو حمله ور شدند. در آن زمان با توجه به اینکه رئیس‌جمهور امریکا و فرمانده نیروهای ملل متحد چین جدید را به رسمیت نشناخته بودند با فراغ‌بال بیشتری به تجاوز به حریم این کشور اقدام کردند. در نتیجه جنگ، تلفات جانی و مالی گسترده‌ای به دو طرف وارد شد. اگر چه نیروهای کره شمالی به پشت‌مرزهای خود بازگشتند، اما روابط دو کره همچنان خصمانه ادامه یافت.

جنگ امریکا در ویتنام نیز مثل جنگ کره با انگیزه دفع اشاعه کمونیسم آغاز شد. امریکایی‌ها شرایط ویتنام را نگران‌کننده توصیف می‌کردند و امیدوار بودند که با جنگ، مشکل را حل کنند.

به نظر استوسینگر چه ترس و چه امید سران دولت امریکا، اغراق‌آمیز بود. آنها واقعیت‌های ویتنام را درک نکرده بودند. مقامات امریکا درک نکرده بودند که کمونیسم در یک کشور دهقانی آسیایی ماهیتی متفاوت از کمونیسم در اروپا دارد و اصولاً تهدید جدی علیه امریکا نیست. جنگ برای امریکا بسیار مصیبت‌بار بود. محبوبیت دولت امریکا در داخل تنزل کرد، پرستیژ امریکا در سطح بین‌المللی مخدوش گردید و اقتصاد امریکا به سمت بحران پیش رفت. بیش از ۵۸ هزار امریکایی در این جنگ کشته شوند و بازگشت اجساد آنها به امریکا پیام آور سرانجام دردناک جنگ بود.

امریکا در حالی متحمل چنین خسارات سنگینی شد که اگر وارد جنگ نمی‌شد، چه بسا شرایط بهتری در ویتنام برای امریکا فراهم می‌شد. احتمالاً نوعی کمونیسم تیتویی در ویتنام حاکم می‌شد که استقلال بیشتری از مسکو و پکن داشت. تحولات ویتنام پس از جنگ نشان داد که نگاه امریکایی‌ها به کمونیسم

1. Institute for Defense studies and Analysis

اعراب و اسرائیل جریان داشته امکان همزیستی مسالمت‌آمیز بین آنها وجود دارد. در گذشته نیز توافق‌های صلح اسرائیلی با برخی اعراب از جمله اردن و مصر دستاوردهای موفقیت‌آمیزی داشته است. در دهه ۱۹۹۰ دولت صلح طلب رابین به توافقی تاریخی با یاسر عرفات رسید. ایهود باراک نیز در مه ۲۰۰۰ بقایای نیروهای اسرائیل از جنوب لبنان را بیرون کشید. این اقدام نشان می‌دهد که امکان چنین سازش‌هایی در برابر سوریه نیز وجود دارد.

استوسینگر در تحلیل جنگ‌های صدام علیه ایران و کویت بر آن است با وجود اینکه مسایلی چون اختلافات مرزی، اختلاف بر سر منابع اقتصادی، رقابت بر سر قدرت و تروریسم، منطقه خلیج فارس را مستعد تنش و نزاع کرده بودند، اما عمده مشکلات در قضیه حملات عراق به ایران و کویت به شخصیت و تصورات صدام حسین بازمی‌گردد. وی همانند هیتلر عاشق جنگ بود و اقداماتش مبنای عقلی مشخصی نداشت. همان‌طور که هیتلر بدون بنیان عقلانی صحیح به اتحاد شوروی حمله کرد، صدام نیز ایران و کویت را آماج تجاوزگری‌های خویش قرار داد. مطمئناً اگر شخصیت‌هایی چون هیتلر در آلمان و صدام در عراق وجود نداشتند یا به نحوی از صحنه سیاسی این کشورها حذف شده بود، احتمال وقوع چنین جنگ‌هایی بسیار پایین بود. همچنین اگر در آینده نیز شخصیت‌های سیاسی مشابهی در رأس برخی کشورها قرار گیرند احتمال وقوع چنین جنگ‌هایی افزایش خواهد یافت و اصولاً بقای چنین رهبرانی برای بشریت خطرناک و مضر است. صدام پس از عقب نشینی از تجاوزهای فرامرزی به تخریب‌ها و کشتارهای خود در داخل ادامه داد.

استوسینگر ابراز تأسف می‌کند از اینکه سازمان ملل نتوانست محدودیت‌های لازم را در داخل عراق علیه صدام اعمال کند. وی سپس این سوال را مطرح می‌کند که آیا وقت آن نرسیده است که به سازمان ملل این قدرت داده شود که در برابر افراد جنگ

جنگ با پاکستان گرایش یافت. تقابل‌های شخصی در سطح رهبران و شکل‌گیری نوعی فضای رقابتی جهت تبدیل شدن به قدرت هسته‌ای به خصوص پس از اولین انفجار هند در ۱۹۷۴ به حادثه شدن شرایط افزودند. تعیین وزن هر یک از عوامل زنجیره‌ای مذکور کار دشواری است. با این وجود، شواهد حاکی از آن است که نقش عنصر دین در مقایسه با سایر عوامل پررنگ‌تر بوده است. جنگ‌های هند و پاکستان با دین آغاز شد و همچنان به انحاء مختلف نقش خود را حفظ کرد.

در مورد جنگ اعراب و اسرائیل آنچه باعث تهاجم اعراب علیه اسرائیل شد، بی‌خانمان شدن جمعیت میلیونی فلسطینی‌ها به تبع استقرار دولت اسرائیل بود. در این جبهه‌گیری اعراب، ناسیونالیسم عربی نقش مهمی داشت. به علاوه، اعراب بر این تصور بودند که اسرائیل به مرزهای موجود که از سوی سازمان ملل مشخص شده قانع نیست و همواره به گسترش قلمرو خود می‌اندیشد. آنها تشکیل یک دولت مستقل را حق بنیادین خود تلقی می‌کردند و بر آن بودند مرزهای اسرائیل باید فراتر از محدوده مورد پذیرش سازمان ملل باشد. جنگ ۱۹۴۸ سناریوی توسعه طلبی صهیونیست‌ها را تقویت کرد.

در جنگ‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۶۷ اسرائیلی‌ها به طور آشکارتری توسعه طلبی خود را نشان دادند. در جنگ ۱۹۷۳، با وجود پیروزی‌های اولیه‌ای که نصیب اعراب شد، اما در نهایت این اسرائیل بود که مثل جنگ‌های گذشته پیروز میدان ظاهر شد. در سال ۱۹۸۲ تهاجم اسرائیل به لبنان، صهیونیست‌ها را در یک جنگ فرسایشی طولانی درگیر کرد. به تبع تشدید مقاومت‌های داخلی در لبنان، فلسطینی‌ها نیز در پایان دهه ۱۹۸۰ به انتفاضه روی آوردند در دهه ۱۹۹۰ تلاش دولت اسحاق را بین برای پیشبرد مذاکرات صلح منجر به ترور این توسط یک تندروی اسرائیلی شد.

استوسینگر بر این نظر است که با وجود جبهه‌گیری‌های تخصصی و جنگ‌هایی که بین

تأییدی بود که در آستانه هزاره سوم برای اعلامیه جهانی حقوق بشر نواخته شد.

نتیجه گیری

استوسینگر اظهار می دارد با وجود روندهای مختلفی که در شکل گیری و پایان نمونه جنگ های مطالعه شده وجود داشته، می توان به ویژگی های مشترک مهمی در مورد آنها دست یافت. وی بر آن است که در بروز جنگ ها نقش شخصیت رهبران و سران دولت ها در مقایسه با عواملی چون ایدئولوژی و سیستم بین الملل مهم تر است. رهبران سیاسی در حالی که می توانستند از اقدام به تجاوز و تخریب خودداری کنند، اما آن را ترجیح دادند.

جدای از خصایصی چون ماجراجویی، شهرت طلبی و کینه توزی، آنچه در مورد رهبران و مقامات ارشد بیش از همه مهم و قابل توجه است تصورات غلط یا اشتباهات محاسباتی است و این گونه اشتباهات ابعاد مختلفی دارد: اشتباه در ارزیابی قدرت خود، اشتباه در ارزیابی قدرت دشمن، اشتباه در ارزیابی مقاصد دشمن (نظیر آمادگی برای تجاوز) اشتباه در ارزیابی مقاصد خود (نظیر تدافعی بودن)، اشتباه در ارزیابی تصورات طرف های سوم و به طور کلی اشتباه در ارزیابی سرنوشت و پیامدهای جنگ، همگی در شعله ور شدن آتش جنگ ها نقش بسیار مهمی دارند. به ویژه اگر چنین تصوراتی متقابل باشد. به گونه ای که برای مثال دو طرف چنین تصور کنند که طرف مقابل در پی حمله است پس باید از هم اکنون جلوی تجاوز را گرفت.

مقامات دولت ها نه تنها خود دچار تصورات غلط و اشتباه در محاسبات می شوند، بلکه چنین سوء برداشت هایی را به مردم خود نیز تسری می دهند و آنها را برای جنگ تحریک می کنند.

نویسنده کتاب به این جمع بندی می رسد که تقریباً در کلیه موارد مطالعه شده، طرف های متجاوز با وجود خسارت های گسترده ای که به جا گذاشته اند، در نهایت با ناکامی و شکست مواجه شده اند. از این رو، تجاوزگری محکوم به شکست

طلبی که در داخل به کشتار مردم خود می پردازند. اقدام کند؟ البته جرم صدام فقط تجاوز و آدم کشی نبود. وی جرایم دیگری از جمله تلاش برای تصاحب تسلیحات هسته ای و تروریسم اکولوژیکی در مقیاس بی سابقه را در پرونده خود دارد. از این رو لازم است در راستای جلوگیری از تکرار حوادث مشابه، حاکمیت ملی دولت ها با افزایش اختیارات سازمان ملل محدود شود. تلاش های آنسکام در عراق باید به مثابه استارتی برای این وضعیت به حساب آید.

استوسینگر در آخرین مورد مطالعاتی خود یعنی جنگ های صرب ها علیه بوسنیایی ها و کوزوویی ها به نتایجی مشابه آنچه در مورد صدام دست یافته بود، می رسد.

وی به روایت هایی نظیر نبرد بزرگ کوزوو در سال ۱۳۸۹ که البته به نظر برخی مورخان نظیر نول مالکولم^(۱) در حد یک افسانه است - اشاره می کند که بین صرب ها رایج بوده و آنها را به این توهم رسانده بود که قدرت زیادی دارند و می توانند بر اذهان و دل های مردم مسلط شوند. اما حادثه کوزوو در سال ۱۹۹۹ به سرنوشتی منتهی شد که اکثر صرب ها از جمله خود اسلوبودان میلوشویچ قدرت خشک مغزی دینی را مشاهده کردند. صرب ها از کوزوو اخراج شدند و کوزوویی هایی که آواره شده بودند به موطن خود بازگشتند. فاجعه قومی کوزوو توسط ناتو پایان یافت و با حمایت ناتو از کوزوو زمینه استقلال آن فراهم شد. صلح بانان ناتو در عین حال تمام تلاش خود را به کار بستند تا از کینه جویی و انتقام گیری آلبانیایی های خشمگین علیه صرب ها جلوگیری به عمل آورند. عوامل سازمان ملل قویاً تلاش کردند تا زمینه های لازم برای انتخابات و تعیین سرنوشت دولت آینده را فراهم کنند. حادثه کوزوو دو پیام مهم داشت: اول اینکه جنگ طلبان محکوم به شکست هستند؛ و دوم اینکه حقوق بین الملل نه تنها شکنجه و کشتار مردم توسط یک دیکتاتور را تحمل نخواهد کرد، بلکه دیکتاتور را سرنگون خواهد ساخت. اقدام ناتو در بالکان زنگ

1. Noel Malcolm

است، اعم از اینکه متجاوز کاپیتالیست باشد یا کمونیست، سفیدپوست باشد یا غیر سفید پوست، غربی باشد یا غیر غربی و فقیر باشد یا ثروتمند.

به نظر استوسینگر در قرن بیستم متجاوزان با موانع فزاینده‌ای مواجه شدند و اکنون در آستانه آغاز قرن بیست و یکم عرصه برای دیکتاتورهای دوستدار جنگ به شدت تنگ شده است.

از آنجا که امروزه سطح دموکراسی در سیستم‌های سیاسی کشورها تقویت شده، زمینه برای ظهور دیکتاتورهای خودمحمور متجاوز نامساعد شده است. نوعی آگاهی جهانی شکل گرفته به گونه‌ای که ملت‌ها دیگر نمی‌توانند خود را در برابر تکرار فجایع و مصیبت‌هایی که برای بشریت رخ داده بی تفاوت و خنثی نگه دارند. به علاوه با توجه به بالا رفتن سطح آگاهی و شفافیت در عرصه جهانی احتمال ارزیابی‌های اشتباه نیز کمتر شده است.

نکته دیگر اینکه تجربه قرن بیستم، غیر عقلانی بودن و بی‌فایده‌گی استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی و به ویژه هسته‌ای را نشان داد، به گونه‌ای که امروز احتمال وقوع یک جنگ هسته‌ای در مقایسه با چند دهه گذشته بسیار کمتر شده است. در مجموع نویسنده کتاب با رویکردی خوش بینانه آینده جهان را امن تر، انسانی تر و خوشایندتر تلقی می‌کند.